

سرچشمه شور و حال



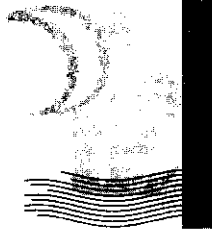
● جواد صالحی

مرثیه‌سرایی که در میان شاعران پارسی‌گو دست کم از نظر نگرش و محتوا، تا آنجا که تاریخ شعر یاری می‌دهد و آثار شاعران در دست ما است، به یک منوال بوده است؛ پس از انقلاب ملت ایران و متأثر از آموزه‌های عرفانی امام خمینی (ره) مسیر آن در زبان فارسی کاملاً تغییر کرد و محتوای مرثیه‌ها دگرگون شد. این مقال بر آن است که به اختصار این مسئله را نشان دهد.

نوشته‌اند: "رثا و مرثیه به شعرهایی اطلاق می‌شود که در ماتم گذشتگان و تعزیت خویشاوندان و یاران، اظهار تأسف و تألم بر مرگ سلاطین و صدور و اعیان و سران قوم و ذکر مصائب پیشوایان دین و ائمه اطهار (ع) به خصوص حضرت سیدالشهدا (ع) و برشمردن مناقات و فضائل و مکارم و تجلیل از مقام و منزلت شخصی متوفی و بزرگ نشان دادن واقعه و تعظیم مصیبت و دعوت ماتم‌زدگان به صبر و سکون و معانی دیگری از این قبیل سروده شده است".^۱ بر این تعریف که خود بیش از اندازه موسع است، موارد دیگری نیز افزوده شده است، از جمله: حبسیات و شعرهایی که اشاره به آلام فردی یا جمعی دارد.^۲ اما به گمانم، تعریف مذکور هم زیاده از حد جامع است و به جای تعریف مرثیه، از استقرای تمام ویژگیهای مرثیاتی حکایت دارد. آری در مرثیاتی، مثلاً ماتم‌زدگان را هم به صبر دعوت می‌کنند، اما این جانمایه مرثیه نیست. در اصل، مرثیه همان است که در ابتدای تعریف آمده است: "اشعاری که در ماتم و اظهار تأسف بر مرگ ... سروده شده است". اما اینکه این مرثیه در ماتم چه کسی یا برای تعزیت چه کسانی و یا تألم بر مرگ کدام اشخاص سروده شده، چندان دخلی در ماهیت آن ندارد.

پس مرثیه عبارت شد از شعرهایی که در ماتم کس یا کسانی، یا برای اظهار تأسف بر مرگ باز هم کس یا کسانی سروده شده است، حالا چه به قصد تعزیت کس یا کسانی و چه برای بزرگداشت بزرگ یا بزرگانی. مثلاً آنچه کثیری از شعرا، برای سیدالشهدا (ع) سروده‌اند، برای تعزیت کسی نیست، بلکه برای تعظیم و تکریم نام و یاد آن بزرگوار و برای گرمی‌داشت حماسه بزرگ او و یارانش در واقعه عاشورا است. بنابراین اگر بپذیریم این قید را که مرثیه برای "تعزیت خویشاوندان و یاران" است، مرثیاتی‌ای که برای امام حسین (ع) سروده شده از محدوده مرثیه خارج می‌شود و دیگر نمی‌توان به آنها عنوان مرثیه را اطلاق کرد؛ چرا که این اشعار، برعکس این قید، آتش عزا را





● حتی علما و بزرگانی هم که برای حضرت سیدالشهدا مرثیه‌ای سروده‌اند، اغلب با همین دید از حماسهٔ حسینی یاد کرده‌اند: ذکر مصیبت و شکوه از ظلم اعدا. گویی در پس آنچه در کربلا اتفاق افتاد، هیچ چیز دیگری وجود نداشت.

● هیچ مرگی نه فنا که هجرت است؛ هجرت از دنیایی به دنیایی بزرگ‌تر، چه رسد به شهدا که حتی در برزخ هم چشم بر هم نمی‌نهند، بلکه مستقیم از دنیا به مهمانی رب خود وارد می‌شوند.

● او در بهترین سالهای جوانی، مثل انبیای الهی، در خلوت به تهذیب نفس و خودسازی پرداخته بود و بدین طریق خود را برای ورود به عرصهٔ اجتماع و مسئولیت‌پذیری اجتماعی مهیا کرده بود.

حد جامع است و تمام مسائل مربوط به مرثیه، چه داخل در تعریف و چه خارج از آن، در آن آمده و از جمله قیود مرثیه قرار گرفته است. بهتر بود که تعریف‌کننده، می‌گفت "از ویژگی‌های مرثیه این است که"، و بعد مطالب خود را با این عنوان می‌آورد و نه به عنوان تعریف مرثیه.

بنابراین با اتکا به تعریفی که ذکرش رفت و با بررسی دیوانهای شاعران، می‌توانیم بگوییم که در تمام این آثار، تأسف بر مرگ کسی و اظهار تألم از آن و یا ذکر مصیبت همراه با حزن و اندوه، درونمایه این شعرها را شکل می‌دهد.

برای تبیین مطلب به نقل چند نمونه از مرثیه‌های فارسی می‌پردازیم.

خاقانی در مرگ فرزندش می‌گوید:

دلنواز من بیمار شمایید همه
بر بیمار نوازی به من آید همه
من جو مویی و زمن تا به اجل یک سر موی
به سرموی ز من دور چرایید همه؟
من کجایم؟ خیرم نیست، که مست خطر م
گر شما نیز نه مستید، کجایید همه؟

در این شعر، شاعر ناتوانی خود را در تحمل مرگ فرزند به بند وزن و قافیه می‌کشد و از دوستان و دوستداران خود می‌خواهد که در کشیدن این بار او را یاری کنند. وی در مطلع دوم، بی‌تاب از آنچه بر وی می‌گذرد، از زبان فرزندش می‌سراید:

سر تابوت مرا باز گشایید همه
خود ببینید و به دشمن بنمایید همه
بر سر سبزهٔ باغ رخ من کبک مثال
زار نالید که کیکان سراپید همه
پس بگویید ز من با پدر و مادر من
که چه دلسوخته و رنج‌هبایید همه
کم‌طاقتی شاعر به حدی است که از زبان فرزند خطاب به

طبیان می‌گوید:

ای طبیان غلط‌گوی، چه گویم که شما
نامبارک‌دم و ناساز دوایید همه
ای حکیمان رصدین، خط احکام شما
همه یاهه است و شما یاهه‌سرایید همه
و ای کسانی که ز آیام وفا می‌طلیید
نوش دارو طلب از زهر گبیاید همه؟

آنچه در این ابیات موج می‌زند، اندوه است و تأسف. شاعر در فقدان فرزند خود طاقت از کف داده و تاب سنگین بار فراق نوباوهٔ خود را ندارد و از این که دل‌بندش روی در نقاب خاک کشیده حسرت می‌خورد. به‌واقع شاعر از دو چیز دلگیر است؛ یکی مرگ فرزند و دیگری، باری که فراق این فرزند بر دوش او نهاده است. به‌عبارتی شاعر اگر می‌توانست دوری فرزند خود را تحمل کند، باز از اینکه فرزند او فنا شده متأثر می‌شد:

چه شنیدید اجل را؟ اجل آمد، گویی
کز فنا فارغ و مشغول بقایید همه؟

در اینجا شاعر از زبان فرزند خود به زندگان می‌گوید: شما چون در بقا غرقید، اجل را نمی‌دانید و فقط من که فانی شده و از میان رفته‌ام معنای در رسیدن اجل را می‌دانم. گویی آنان که مرگ

شعله‌ورتر می‌کند و داغ شهیدان کربلا را زنده نگه می‌دارد و برای خاطر مخاطبان اندوه‌افزون‌تری فراهم می‌سازد.

۲

پذیرفتیم که مرثیه عبارت از اشعاری است که در ماتم فرد یا افرادی سروده شده است و نپذیرفتیم که چرا و به چه قصد. ظاهراً در گذشته آدمیان می‌توانستند نیت خوانی کنند و با راههایی، به نیتها و مقاصد افراد از رفتار، گفتار و کردارشان پی ببرند، اما روزگار ما اگر از هیچ خاصیتی برخوردار نبوده، این ویژگی را داشته که آدمیان را با محدودیت‌هایشان مختصری آشنا کند. از جمله، ما با گذشت زمان، دریافته‌ایم که هیچ وسیله‌ای در اختیارمان نیست که به کمک آن بتوانیم از نیتها و مقاصد دیگران خبر بگیریم؛ تازه، در گذشته می‌شد از آثار اعمال و کردار دیگران سخن گفت، ظاهراً معاصران ما این را هم به‌طور کامل میسر نمی‌دانند. ما، تا حدودی می‌توانیم از توابع و لوازم یک عمل یا نظر باخبر شویم، اما اطلاع کامل از این امور باز با گذشت زمان می‌ماند. پس ما نمی‌توانیم از قصد شاعران سخن گفته و در این بحث بگوییم؛ شاعران، مرثیه را به قصد تعزیت دوستان و خویشاوندان یا با هدف تکریم و ... سروده‌اند یا می‌سرایند، بلکه می‌توانیم بگوییم آنچه آنان در این باب سروده‌اند، در عمل این آثار را داشته یا نداشته است. مثلاً می‌توانیم مدعی شویم که مرثیه‌هایی که شاعران دربارهٔ سیدالشهدا (ع) و یارانش سروده‌اند یکی از راههایی است که موجب شده یاد و نام آن بزرگوار در ذهنها و دلها ماندگار شود. با تأکید بر این نکته که نفس این حماسه از آن چنان جانی برخوردار است که نام هزاران مرثیه‌سرا را در ذهنها ماندگار کند!

۳

باری از بحث پیرامون به مرثیه‌سرایی به سراغ اصل مدعای این نوشتار برویم

سخنی که اکنون طرح می‌شود این است که رویکرد شاعران در مرثیه‌های خود یکسان است؛ چه آنهایی که از سر ضرورت شغل (شاعران درباری) مرثیه ساخته‌اند و چه کسانی که سوز دل خود را در قالب وزن و قافیه ریخته‌اند (شاعرانی چون خاقانی و حافظ) و چه کسانی که با شعور دینی و شور ایمانی، دل به دست واژه‌ها سپرده‌اند (کسانی چون قاضی و محتشم کاشانی). همه این شاعران، بر خلاف تنوع در قالب و احساس و عاطفه در یک چیز با هم مشترکند و آن عبارت است از همان مسئله‌ای که در تعریف مرثیه آمد، که: "مرثیه بر اشعاری اطلاق می‌شود که در ماتم گذشتگان و تألم بر مرگ ... و تعظیم مصیبت سروده شده است". به‌واقع در اموری از قبیل شعر، اهل فن به جای تعریف "نفس‌الامری" به تعریف‌هایی مبتنی بر استقرا روی می‌آورند؛ یعنی به جای اینکه مثلاً "شعر بماهو شعر" را تعریف کنند (یعنی آن چنان که باید باشد) با استقرا در شعرهای موجود و در قالب ریختن مشترکات آنها، به زعم خود تعریفی از شعر را ارائه می‌دهند. به همین دلیل طبق تعریف‌های قدما، شعرهای نیما شعر نیست و شعرهای شاملو به هیچ‌وجه شعر نیست. در اینجا هم تعریف‌کننده، با جست‌وجو در میان آثار شاعران و یادداشت کردن ویژگی‌های مرثیه‌هایی که سروده‌اند، به تعریفی از مرثیه رسیده است که (همان‌گونه که ذکر شد) بیش از

عزیزانِ خویش را می بینند خود نمی میرند و همواره مشغول بقا خواهند ماند.

حافظ نیز به سیاق ویژه خویش در مرگ فرزندش مرثیه ای سروده است:
بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد
طوطی ای را به خیال بشکری دل خوش بود
ناگهش سیل فنا نقش امل، باطل کرد
قره العین من آن میوه دل یادش یاد
که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد
تا می رسد به:

آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ
در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد
سنگینی بار فراق فرزند، حافظ و خاقانی را بدگمان کرده است، در نتیجه خاقانی بدگمان به اطراف و اطرافیان خود بد می گوید، اما حافظ که جهان وسیع تری دارد از مه چرخ می نالد و انگشت اتهام به سوی آن دراز می کند، اما به روش متداول خود سعی می کند غزلی زیبا به اطرافیان و مخاطبان خود ارائه کند. هم حافظ و هم خاقانی هر دو در مورد مرگ از تعبیر "فنا" بهره می برند، حافظ اجل را به "سیل فنا" تشبیه می کند و خاقانی عیناً فنا را در برابر اجل به کار می گیرد و معادل آن محسوب می کند؛ تنها تفاوت در این است که خاقانی به هم نوعان خود (از جمله طبییان) بد می گوید، اما حافظ با مه چرخ درمی افتد، آن هم شاید به خاطر اینکه با آن می تواند شبکه تداومی معانی "ماه کمان ابرو" و "چشم حسود" و "مه چرخ" را به راه بیندازد!

۴

در مرثیه سرودن برای عزیزان، طبیعی است که شاعر طاق از کف بدهد و به هر چه لازم می داند بد و بیراه بگوید؛ عزیز خود را بزرگ بدارد؛ دوری او را بزرگ جلوه دهد؛ برای کاستن از رنج خود از دیگران همدردی بخواهد؛ مرگ عزیز خود را با فنا یکسان بینگارد؛ و... اما آیا برای سیدالشهدا (ع) هم می باید به همین نحو مرثیه سرود؟ آیا بین مرگ او با مرگ آدمهای معمولی تفاوتی نیست؟

از قوامی رازی آغاز می کنیم؛ از شاعر قرن پنجم هجری، که سروده است:

روز دهم ز ماه محرم به کربلا
ظلمی صریح رفت بر اولاد مصطفی
هرگز مباد روز جو عاشور در جهان
کان روز بود قتل شهیدان به کربلا
آن تشنگان آل محمد اسیروار
بر دشت کربلا به بلا گشته مبتلا
تا آنجا که شاعر، به واقعه عاشورا به دیده عبرت می نگرد و می گوید:

قتل حسین و بردگی اهل بیت او
هست اعتبار و موعظه ما و غیر ما
دل در جهان میند کزو جان نبرده اند
پرورده پیمبر و فرزند پادشا
هر که که یادم آید از آن سید شهید
عیشم شود منغص و عمرم شود هیا
و این یعنی حادثه ای در زمین اتفاق افتاده است و ما زمینیان باید، مثل باقی حوادثی که در زمین رخ می دهد، به دیده عبرت در آن بنگریم و آگاه

باشیم که این سرا، جای دل بستن نیست، چرا که حتی در اوج هم (فرزند پیمبر یا پادشاه بودن) نمی توان از آن جان سالم به در برد. شاعر در وصف سیدالشهدا (ع) می نویسد:

روز دگر چنان که شنیدی مصاف کرد
حاضر شده ز پیش و پس اعدا و اولیا
بر تن زره کشیده و بر دل گره زده
رویش ز غبن تافته پشتش ز غم دو تا
از آسمان دولت او ماه گشته گم
وز آفتاب صورت او گم شده ضیا^۲

و نقل حکایت عاشورا به همین منوال است تا عصر ما، حتی علما و بزرگانی هم که برای حضرت سیدالشهدا مرثیه ای سروده اند، اغلب با همین دید از حماسه حسینی یاد کرده اند؛ ذکر مصیبت و شکوه از ظلم اعدا. گویی در پس آنچه در کربلا اتفاق افتاد، هیچ چیز دیگری وجود نداشت. حتی در عصر صفویه هم که مراسم عزاداری برای حسین بن علی (ع) شور بیشتری یافت، در این نگاه تغییری حاصل نشد. و این نگاه یکسان به حادثه عاشورا تا روزگار ما تداوم داشته است. برای نمونه بنگرید به ترجیع بند محتشم کاشانی، اشعار مرحوم کمپانی (که از علما بود) و بخوانید این چند بیت را از قافای شیرازی:

با رود چه؟ خون. که؟ دیده. چه سان؟ روز شب. چرا؟
از غم. کدام غم؟ غم سلطان اولیا
نامش که بد؟ حسین. نژاد که؟ از علی
مامش که بود؟ فاطمه. جدش که؟ مصطفی
چون شد؟ شهید شد. به کجا؟ دشت ماریه.
کی؟ عاشر محرم. پنهان؟ نه، بر ملا.
شب کشته شد؟ نه، روز. چه هنگام؟ وقت ظهر
شد از گلو بریده سرش؟ نی، نی، از قفا
سیراب کشته شد؟ نه، کس آیش نداد؟ داد
که؟ شمر. از چه چشمه؟ ز سرچشمه فنا^۳

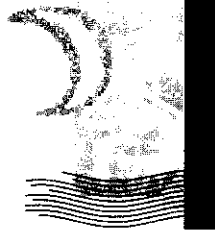
در این شعر هم با همان نگاه متداول، واقعه عاشورا روایت شده است و طرفه آنکه مصرع آخری که نقل شد، کاملاً در تضاد با معارف اسلامی و مخالف صریح آیات قرآن است، چرا که در این مصرع شهادت سیدالشهدا با فنا برابر دانسته شده است (مثل مرثیه های خاقانی و حافظ برای فرزندان نشان)، در صورتی که هیچ مرگی نه فنا که هجرت است؛ هجرت از دنیایی به دنیایی بزرگ تر، چه رسد به شهدا که حتی در برزخ هم چشم بر هم نمی نهند، بلکه مستقیم از دنیا به مهمانی رب خود وارد می شوند. در آیه ۱۶۹ و ۱۷۰ سوره مبارکه آل عمران خداوند به صراحت می فرماید: مبادا شهدا را مرده بپندارید، چرا که آنان زنده اند و نزد خدای خود روزی می خورند^۴.

۵

آنچه تاکنون نوشته شد، برای اثبات این نکته بود که شاعران پارسی گوی، در سرودن مرثیه تفاوت چندانی بین مردگان معمولی و شهیدان نگذاشته اند و بر مرگ هر دو گروه، به یک اندازه، اندوه سروده اند و غصه خورده اند.

برخی از عارفان، هر عصری را جلوه ای از یکی از اسمای الهی دانسته اند. شاید بتوان به قرینه این سخن گفت، در میان مسلمانان در هر عصری، برخی از آیات الهی و معارف اسلامی برجستگی داشته و دیگر آیات و معارف در ذیل آن معنا شده است. در دوران ما، یعنی سی - چهل سال





● در میان مسلمان
در هر عصری،
برخی از آیات الهی و
معارف اسلامی
برجستگی داشته و
دیگر آیات و معارف
در ذیل آن معنا شده
است.

در دوران ما، یعنی
سی - چهل سال
اخیر هم می توان
گفت که آیات جهاد و
شهادت جنین
نمودی داشته اند.
در این دوران حتی
علما هم به دو گروه
تقسیم شده اند:
مجاهد و مبارز و
غیرمجاهد و
غیرمبارز. و این،
شاید باز خوردی
بوده از شرایط و
مقتضیات زمانه.

● و اگر او دیگران را
در سالهای جنگ به
جهاد و شهادت فرا
می خواند، خود
سالها پیش جهاد و
رفتن تا مرز شهادت
را تجربه کرده و این
آزمون را با توفیق و
سربلندی گذرانده
بود.

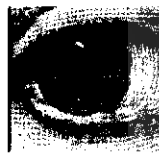


نداد و حتی لحظه ای نایستاد یا عقب نشست، به خاطر آن سرمایه معنوی مطمئنی بود که در جوانی و میان سالی، برای خود فراهم کرده بود، با اندوخته ای که به مرور در میان جامعه منتشر شد و کم کم آثار و برکات آن در فرهنگ و سیاست و اجتماع، ظهور و بروز یافت. بسیاری دیده بودند، از جمله مأموران رژیم شاه، که امام خمینی (ره) ذره ای از مرگ نمی هراسید و اگر او دیگران را در سالهای جنگ به جهاد و شهادت فرا می خواند، خود سالها پیش جهاد و رفتن تا مرز شهادت را تجربه کرده و این آزمون را با توفیق و سربلندی گذرانده بود. بدین سبب، نفس او در نفوس طوفان به پا می کرد و کلام او به دلها و جانها حیات می بخشید.

۶

سنگ نوشته های قبرستانها، اغلب حاوی چند چیز است: طلب دعای خیر، گله از بی وفایی دنیا، اندوه از جوانمرگی، و ... و خلاصه چیزی از شادی و شادکامی در آن نیست، اما بر سنگ مزار شهیدان انقلاب و جنگ تحمیلی، قضیه کاملاً برعکس است و هر چه هست، شادی است و احساس سرفرازی و پیروزی!

که گر حال و مقام من بدانی
شهادت را دگر مردن ندانی
یا:



می رفت و ترانه شهادت می خواند
انگار که عزم هجرتی والا داشت
شهادت لاله را بوئیدنی کرد
شهادت جامه را پوشیدنی کرد
ببوس ای خواهرم قبر برادر
شهادت سنگ را بوسیدنی کرد^{۱۲}

بر سنگ مزار جوانی هم آمده است: شهادت در وطن حجله دامادی ماست/ این شهادت در ره دین شادی ماست
در شعر شاعران متعدد ما هم این تفاوت نگاه و دیدگاه کاملاً مشهود است.

برای نمونه، این چند رباعی را ببینید:
خورشید اگر به مهر تابنده شده است
وز عطر بهار، شهر آکنده شده است
تغییر نیامده است در لیل و نهار
ذرات تو در جهان پراکنده شده است^{۱۳}

وقتی علم ستیز بالا می رفت
صد تیغ شهاب ریز بالا می رفت
خورشید به عزم حمله بر شب از کوه
آهسته و سینه خیز بالا می رفت
(قیصر امین پور)

می رفت به فوج عاشقان پیوندد
چون موج به بحر بی کران پیوندد
گفتم: به کجا؟ به خنده گفتا: تا وصل
آنجا که زمین به آسمان پیوندد
(علی صوفی زاده)

اخیر هم می توان گفت که آیات جهاد و شهادت چنین نمودی داشته اند. در این دوران حتی علما هم به دو گروه تقسیم شده اند: مجاهد و مبارز و غیرمجاهد و غیرمبارز. و این، شاید باز خوردی بوده از شرایط و مقتضیات زمانه؛ چرا که پس از برخورد حذفی رضا شاه با علما، و احساس خطر علمای مسلمان نسبت به سکولار شدن جامعه و فرهنگ و در خطر قرار گرفتن اصل اسلام می باید هم این نگرش به وجود بیاید و در مقابل نگرشهای دیگر ظهور و بروز بیشتری داشته باشد. سلسله علمای مجاهد در عصر ما را می توان به شهید مدرس و مرحوم کاشانی و دیگر علمای آن دوران رساند؛ اما درخشان ترین چهره این سلسله، بی شک امام خمینی (ره) است، که با اعتماد به نفس بی نظیر و با عزمی قاطع و صبری ناپیدا کران، مجاهدتی یک تنه آغاز کرد و آن چنان در کار خود تداوم داشت تا دریایی از خروش و طوفانیایی از بیداری و آگاهی به وجود آورد.

برای نمونه چند مورد از سخنان امام خمینی (ره) را می آوریم و با تفسیر او از اسلام آشنا می شویم:

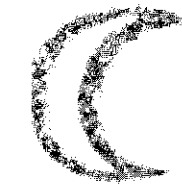
"اسلام با حماسه شیعه همیشه مقارن بوده است. در صدر اسلام، امیرالمؤمنین، سلام الله علیه، بزرگمرد اسلام، بزرگمرد دنیا، با مجاهدات بزرگ خود اسلام را رشد داد، اسلام را شکوفا کرد... یا ائمه طاهرین او مثل سید الشهدا، سلام الله علیه، که قیام و نهضت کرد... پس از آنها طایفه ای که با جباران و یا دیکتاتورهای عصر مقابله و معارضه کردند، همین شیعیان علی علیه السلام، بودند. در عصر ما هم شما شیعیان بزرگ اسلام تنها طایفه ای هستید که در مقابل دیکتاتورها و در مقابل ابرقدرتها ایستادید... اسلام به واسطه طایفه شیعه زنده است. قیامهای پی در پی شیعه علی، علیه السلام، اسلام را زنده کرده است"^{۱۴}
و یا: "شما در تاریخ کجا سراغ دارید که داوطلب بیایند و بگویند که من می خواهم شهید بشوم. یا الله! دعا کن که من شهید بشوم. گریه کند به اینکه دعا کن که من شهید بشوم. این اسلام است که این طوری کرده است"^{۱۵}

و از این نمونه در سخنان امام (ره) زیاد است که: "در روایتی که در کافی نقل شده است، در این روایت انبیا را مقارن شهدا قرار داده است که در جلوه ای که حق تعالی می کند بر انبیا، همان جلوه را بر شهدا می کند. شهید هم ... حجاب را شکسته است؛ همان طور که انبیا حجاب را شکسته بودند... مژده داده اند که برای شهدا این آخر منزلی که برای انبیا هست، شهدا هم بر حسب حدود وجودی خودشان به این آخر منزل می رسند. این طور مطلبی که برای شهید گفته شده است برای کم کسی است. آنها را قرینه انبیا قرار داده اند. در روایتی هست که هر خوبی بالاتر از او هم خوبی هست تا برسد به قتل در راه خدا؛ شهادت در راه خدا، بالاتر از او دیگر خوبی ای در کار نیست"^{۱۶}

امام خمینی (ره) بیش و پیش از آنکه به عمل سیاسی پردازد، فقیه، الهی دان، فیلسوف و سرانجام عارف بود و کاریزمای او در میان مردم، از اینجا سرچشمه می گرفت. او در بهترین سالهای جوانی، مثل انبیای الهی، در خلوت به تهذیب نفس و خودسازی پرداخته بود و بدین طریق خود را برای ورود به عرصه اجتماع و مسئولیت پذیری اجتماعی مهیا کرده بود و اگر می بینیم که پس از خرداد چهل و دو، ذره ای در انجام وظیفه اجتماعی به خود تردید راه

یاران ز دیار رمز و راز آمده‌اند
از عرصه عشق، سرفراز آمده‌اند
خورشید صفت به شب شبیخون زده‌اند
با دامن پرستاره باز آمده‌اند
(جلال محمدی)

نوشیدن نور ناب کاری است شگفت
این پرسش را جواب کاری است شگفت
تو گونه یک شهید را بوسیدی
بوسیدن آفتاب کاری است شگفت
(قیصر امین پور)



و در مقابل مرثیه‌هایی که از شاعرانی چون قانعی و دیگران نقل کردیم
این مرثیه را که شاعر برای شهید جلال محقق گفته است ملاحظه کنید:

از زمزم خون، زلال را آوردند
سرچشمه شور و حال را آوردند
بوی نفس سپیده برمی‌خیزد
از سینه شب جلال را آوردند^{۱۳}
(احمد خوانساری)

در شعرهایی که در پاره سوم و چهارم این مقاله نقل شد همه‌اش سخن
از فنا است و زاری و رنج و خون دل و لحد و اسارت و عیش منقض و
بی‌وفایی دنیا و ...

در شعرهایی که در این بخش نقل شد، همه‌اش بحث از نور است و بهار.
در این شعرها شهید به خورشید تشبیه شده است و شهادت شده است
طریقی برای پیوند زمین با آسمان.

در شعر شاعران متعهد، شاعر به جای آنکه برای شهیدان غصه بخورد
به حال آنها غبطه می‌خورد:

پرستوهای عاشق پرگشودند
غزلیهای جدایی را سرودند
نسیم آسایشی زین جا گذشتند
مرا ای کاش با خود برده بودند^{۱۵}
و این چند بیت را هم بخوانید از زکریا اخلاقی:
کس تماشا نکند منظره زیباتر از این
خاطری را نبود خاطره زیباتر از این
آن چنان پنجره بر نور گشودی که به عشق
نگشوده است کسی پنجره زیباتر از این



زیر شمشیر شهادت سحر آن سان رفتی
که نرفتند از این دایره زیباتر از این
نرسد دعوت معشوق فریباتر از آن
نشکفت تلبیه از حنجره زیباتر از این^{۱۶}

سرانجام:

به گمان این نوشته، تفاوتی که مرثیه‌های شاعران متعهد پس از انقلاب
با اکثر قریب به اتفاق شاعران قبل از آن دارد، ناشی از الهام گرفتن از
مشرّب اخلاقی - عرفانی امام خمینی (ره) و نوع تفسیر او از آموزه‌های دین
اسلام و آیات قرآن است. امام خمینی (ره) به ضرورت زمانه، خود عمری با
شهادت زیست و نه تنها لحظه‌ای از مردن در راه خدا ترسید، که همواره در
آرزوی شهادت بود. گفتیم که شاید ضرورت زمانه او چنین اقتضا می‌کرد.
چرا که در عصر او بحث بر سر اصل اسلام بود و این خود دین خدا بود
که در خطر قرار گرفته بود و او خود را مأموری می‌دید الهی که می‌باید از
این دین دفاع کند و در این راه همه هستی خود را در طبق اخلاص بگذارد.
در عصر ما ضرورت مجاهده در راه حفظ دین اسلام به جایی رسیده بود، که
همان گونه که در این مقاله آمده، علما به دو گروه تقسیم شدند: مجاهد و
غیرمجاهد. و چنان شد که این تقسیم‌بندی به زمانهای گذشته نیز توسعه
داده شد، در صورتی که چه بسا در روزگاران گذشته چنین ضرورتی
نمی‌توانسته معنا و مفهوم داشته باشد و مسائلی دیگر مطرح بوده است.
برای مثال شاید جهاد مجلسی‌های بزرگ همان کاری بوده است که انجام
داده‌اند: حفظ، ثبت و ضبط میراث معنوی تشیع.

- ۱- شعر و ادب فارسی، زین العابدین مؤتمن، تهران بی‌نا، ۱۳۳۲، ص ۴۷.
- ۲- درودی جوان، مرتضی، مقاله: مرثیه در ادب فارسی، مجله: تابران، شماره نهم، فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۱.
- ۳- هزار سال شعر فارسی، به انتخاب: سیروس طاهباز، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۸۰، ص ۲-۱۵۱.
- ۴- همان، ص ۵-۱۵۴.
- ۵- همان، ص ۱۵۵.
- ۶- دیوان حافظ، از نسخه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران: یاسین، ۱۳۷۸، ص ۱۳۹.
- ۷- کلیه اشعار قوامی رازی به نقل از منبع قبلی، ص ۱۱۷-۱۱۳.
- ۸- همان، ص ۳۵۹.
- ۹- کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده میندازد، بلکه زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند و از فضیلتی که خدا نصیبشان کرده است شادمان‌اند... (سوره آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰)
- ۱۰- در جست‌وجوی راه از کلام امام، دفتر چهارم، تهران موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱، ص ۳۹-۴۰.
- ۱۱- همان، ص ۴۳.
- ۱۲- آواز پر ملانک محمد کاظم، مجموعه شعر 'سنگ مزار شهیدان'، تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس، ۱۳۷۷، ص ۳۱۸-۳۱۷.
- ۱۳- مصطفی محدثی خراسانی
- ۱۴- تمام این رباعی‌ها از این منبع نقل شده است: رباعی امروز، محمدرضا عبدالملکیان، تهران انتشارات برگ، ۱۳۶۷.
- ۱۵- گزیده ادبیات معاصر، صادق رحمانی، مجموعه شعر، ش ۱۲۰، تهران: نیستان، ۱۳۸۰، ص ۴۹.
- ۱۶- تبسمهای شرقی، زکریا اخلاقی، تهران: حوزه هنری، ۱۳۸۰.

